

بررسی حواشی مرحوم وحید دستگردی

بر مخزن الاسرار نظامی

بهر روز ثروتیان

پیشگفتار :

مطلب اصلی کتاب مخزن الاسرار نظامی در واقع از مقاله «توصیف شب و شناختن دل» با این بیت آغاز میشود :

چون سپر انداختن آفتاب گشت زمین را سپرافکن بر آب^۱
۱۰/۴۵ - 1/49

از مطالعه دقیق مقالات آن معلوم میشود که شاعر دارای ذوق و قریحه و استعداد سرشار و درفنون ادبی و لغت و علوم دینی و طب سرآمد اقران بوده، هیأت و نجوم را نیک می دانسته و به درک محضر پیر و راهنمای طریقت عرفان هم نائل آمده است^۲ :

چونکه ندیدم ز ریاضت گزیر گشتم از آن خواجه ریاضت پذیر

۱- شماره ایات مورد نظر بترتیب صفحه و بیت از روی نسخه وحید دستگردی (چاپ تهران ۱۳۴۳) با شماره خط فارسی و شماره ایات چاپ باکو (۱۹۶۰ میلادی) با شماره خط لاتین ذکر شده است؛ و متن ایات مطابق نسخه وحید دستگردی نقل گردیده است .

۲- در این گفتار سعی شده است بدون توجه به منابع و مآخذ و تذکره های مربوط به نظامی ، فقط از روی مخزن الاسرار بحث و بررسی شود .

رایض من چون ادب آغاز کرد
از گره نه فلکم باز کرد
87/57 ، 1/58 - ۵ ، ۶/۵۲

خواجهمع‌القصه که در بند ماست
گرچه خدا نیست خداوند ماست
شحنه راه دو جهان منست
گر نه چرا در غم جان منست
گرچه بسی ساز ندارد ز من
شفقت خود باز ندارد ز من
4 ، 6/59 - ۹ ، 11/۵۲

پس از این واقعه به « خلوت دل » پرداخته و همین امر موجب
سرودن اشعار اسرار آمیز مخزن الاسرار شده است :

خواجۀ دل عهد مرا تازه کرد
نام نظامی فلك آوازه کرد
82/57 - ۴/۵۲

در حقیقت نظامی با اطلاعات وسیعی که داشته است حالات عشق
و عرفان را به زبان رمز و اشاره و با استفاده از صنایع لفظی و معنوی
ادب فارسی در مقالات : توصیف شب و شناختن دل (ص ۴۵- 49) ، خلوت
اول در پرورش دل (ص ۵۲- 58) ، ثمره خلوت اول (ص ۵۹- 66) ، خلوت
دوم در عشرت شبانه (ص ۶۱- 69) ، ثمره خلوت دوم (ص ۶۶- 75) ،
سروده است .

مقالات بعدی تقریباً همه مربوط به هم و هر مقاله در تفسیر اخلاقی
و حکمی يك یا چند بیت از مقالات پیشین آورده شده است. مثلاً داستان
كودك مجروح (ص ۱۵۵- 207) در تفسیر بیت زیر از مقالات شانزدهم
در چابك روی گفته شده است :

دشمن دانا که غم جان بود
بہتر از آن دوست که نادان بود^۱
49/206 - ۱۲/۱۵۵

۱- این بیت بصورت : « دشمن دانا که بی جان بود » در ص ۱۵۰/۷
وحید آمده است که با توجه به نسخه باکو و ابیات پس و پیش آن ، تکراری و
زاید به نظر می‌رسد .

همچنین داستان ملکزاده جوان با دشمنان پیر (ص ۱۵۱ - ۱۹۱)
 در شرح اییات زیر از مقالات پانزدهم در نکوهش رشکبران (۱۳۷ - ۱۹۳)
 سروده شده است :

عقل شرف جز بمعانی نداد	قدر به پیری و جوانی نداد
سنگ شنیدم که چو گردد کهن	لعل شود مختلفست این سخن
هر چه کهنتر بترند این گروه	هیچ نه جز بانگ چو بانوی کوه
	۱۱ ، ۳ / ۱۴۸ - ۱۲ ، ۴ / ۱۹۴

کتاب مخزن الاسرار به همین روش تا مقالات « انجام کتاب » پیش
 رفته است و شاعر در اندیشه انحاف کتاب نفیس خود بیکی از امیران و
 شاهان همزمان و معاصر خود بوده است :

منکه باین آینه پرداختم	آینه دیده در انداختم
تا ز کدام آینه تابی رسد	یا ز کدام آتشم آبی رسد
	۵ ، ۶ / ۳۱ - ۶ ، ۷ / ۳۰
چون نظر عقل برای درست	گرد جهان دست بر آورد چست
دید از آن مایه که در همتست	پایه دهی را که ولی نعمتست
	۸ ، ۹ / ۳۱ - ۸ ، ۹ / ۳۰

این قرعه بنام ملک فخرالدین بهرامشاه بن داود اصابت می کند :
 شاه فلک تاج سلیمان نکین
 نسبت داودی او کرده چست
 مفضل آفاق ملک فخر دین
 بر شرفش نام سلیمان درست
 ۱۳ ، ۴ / ۳۱ - ۱۳ ، ۴ / ۳۱
 رایت اسحق^۱ ازو عالیست
 ضدش اگر هست سماعیلیست
 ۱۵ / ۳۱ - ۱ / ۳۲

۱ - اسحق : جلد بهرامشاه (ص ۱۹۲) فهرست اعلام مخزن الاسرار و حید).

طبق معمول زمان مقالات اول کتاب را به مناجات و نعت رسول اکرم (ص) و مدح ملک فخرالدین تخصیص می‌دهد و بعد از تنظیم مقالات مربوط به مقام و مرتبت کتاب مخزن الاسرار و گفتار در فضیلت سخن و برتری سخن منظوم از منشور، این منظومه را به پیشگاه ملک فخرالدین بهرامشاه تقدیم می‌کند و در انجام کتاب خود صراحتاً می‌گوید که در استعمال ترکیب‌تازه و اصطلاحات و صنایع ادبی تعمّد و تعهدی داشته‌است:

هر سخنی کز ادبش دوریست دست بر او مال که دستوریست
و آنچه نه از علم بر آرد علم گرمم آن حرف درو کش قلم
۵/۱۷۹ ، ۴ - ۱۰/۲۴۶ ، ۱۰

کرد نظامی ز پی زیورش غرقه گوهر ز قدم تاسرش
۴/۱۸۰ - ۱۸/۲۴۷

از خصوصیات سبکی جالب توجه مخزن الاسرار این است که حکیم نظامی در اغلب موارد با ذکر کلمه‌ای، امثال و ترکیبات مربوط به آن کلمه را یک بیک در ابیات بعدی - تا حدّ امکان - استعمال و بدین وسیله به ضبط اصطلاحات و امثال زبان فارسی کمک مؤثری کرده است، تا جایی که میتوان کتاب مخزن الاسرار را یکی از منابع مهم اصطلاحات و تمثیلات و ترکیبات زبان فارسی دانست. مثلاً ترکیبات مربوط به «دندان» را در ابیات زیر بکار می‌برد:

هر گهری کز دهن سنک خاست با لبش^۱ از جمله دندان بهاست
گوهر سنگین که زمین کان اوست کی دیت گوهر دندان اوست
فتح بدندان دیتش جان کنان از بن دندان شده دندان کنان

۱ - ضمیر «ش» برمیگردد به رسول اکرم (ص) در ابیات پیشین.

چون دهن سنگ بخو نابه شست	نام کرم کرد بخود بردرست
از بن دندان سر دندان گرفت	داد بشکرانه کم آن گرفت
زارزوی ^۱ داشته دندان گذاشت	کز دوجهان هیچ بدنمان نداشت
در صف ناوردگه لشکرش	دست علم بود و زبان خنجرش
خنجر او ساخته دندان نثار	خوش نبود خنجر دنداندار

12, 9/19 - 20, 9/21

دندان بها - دندان دیت - دندان کنان - سر دندان گرفتن - دندان گذاشتن ، شاید «آرزو گذاشتن» - داشته دندان^۲ - چیزی بدنمان داشتن - خنجر دنداندار - از بن دندان کاری کردن - از بن دندان کارهای شدن . همچنین در ابیات زیر ترکیبات و مضامین مربوط به «گندم و جو» قابل توجه است :

ز آرزوی ما که شده نو بر او	گندم خوردن بیکی جو بر او
او که چو گندم سروپائی نداشت	بی زمی و سنگ نوائی نداشت
تا نفعکنند نرسست آن امید	تا نشکستند نشد رو سپید
گندم گون گشته ادیمش چو کاه	یافته جودانه چو کمیخت ماه
چون جو و گندم شده خاك آزمای	در غم تو ای جو گندم نمای
خوردن آن گندم نامردمش	کرده برهنه چو دل گندمش
آنهمه خواری که زبده خواه خورد	یکدلسی گندمش از راه برد
گندم سخت از جگر افسردگیست	خردی او مایه بی خردگیست
مردم چون خوردن او ساز کرد	از سر تا پای دهن باز کرد

۱- شاید مطابق نسخه ج (ص 20 حاشیه آ چاپ باکو) ، «آرزوی صحیح باشد .

۲- در مورد این ترکیب بحث خواهد شد .

ای بتو سررشتهٔ جان گم شده دام تو آن دانهٔ گندم شده
قرص جوین میشکن و میشکیب تا نخوری گندم آدم فریب
۱۱/۷۲ ، ۱ - ۳۴/۸۹ ، ۲۸ ، ۷/۸۲ ، ۲۲

در ابیات زیر کلمهٔ « نمک » و ترکیبات مربوط به آن مورد توجه
شاعر بوده است :

تا کمر از زلف زره بافته تا قدم از فرق نمک یافته
دیدن او چون نمک انگیز شد هر که درو دید نمک ریز شد
تا نمکش با شکر آمیخته شکر شیرین نمکان ریخته
۶/۵۹ ، ۴ - ۶/۶۶ ، ۴

اغلب در کتاب مخزن الاسرار ابیات ساده در کنار اشعار روان و در
عین حال حاوی کنایات و استعارات دقیق ادبی قرار گرفته است و همین
امر مانع خستگی ذهنی خواننده و دلیل بر قدرت اندیشه و وسعت اطلاعات
شاعر است :

وعده بدروازهٔ گوش آمده خنده بدریوزهٔ نوش آمده
نیفهٔ روبه چو پلنگی بزیر نافهٔ آهو شده زنجیر شیر
۱۰/۶۲ ، ۹ - ۴/۷۰ ، ۱۳

همچنین ابیات زیر در «خلوت اول در پرورش دل» :

سرمهٔ بیننده چو نرگس نماش سوسن افعی چو زمرد گیش
قافله زن یاسمن و گل بهم قافیه گو قمری و بلبل بهم
۱/۵۵ - ۳۴/۶۱

باد یمانی بسپیل نسیم ساخته کیمخت زمین را ادیم
لاله ز تعجیل که بشتافته از تپش دل خفقان یافته
۱۰/۵۷ ، ۹ - ۴/۶۴ ، ۶۳

نظامی در استعمال حروف اضافه و پیشوندهای فعلی و بکار بردن
اضافات ، نظری خاص داشته است :

خرقه انجم ز فلک برکشید	خط خرابی بجهان درکشید
۲۰/۱۵۶ - ۱۴/۱۲۲	
فندقه شکر و بادام تنگ	سبز خط از پسته عناب رنگ
در شب خط ساخته سحر حلال	بابلی غمزه و هندوی خمال
۶۰۷/۶۴ - ۲/۷۲	۳۱
گندم گون گشته ادیمش چو کاه	یافته جودانه چو کمیخت ماه
۴/۷۲ - ۲۷/۸۲	

حواشی مرحوم وحید دستگردی

همه مشکلات مخزن الاسرار نظامی را کتب لغت و فرهنگ‌های
موجود حل نمیکنند زیرا بسیاری از ترکیبات و اصطلاحات نظامی ساخته
و پرداخته خود اوست ، چنانکه می‌گوید :

عاریت کس نپذیرفته‌ام	آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام
شعبده تازه برانگیختم	هیکلی از قالب نورینختم
صبح روی چند ادب آموخته	پرده ز سحر سحری دوخته
مایه درویشی و شاهی درو	مخزن اسرار الهی درو
۴/۲۵ - ۱۱ ، ۳/۳۶	۳

در تصحیح آثار نظامی دانشمند روسی « ی . ا . برتلس » چنین
اظهار نظر کرده است :

۱- با توجه به حاشیه ص ۴۶ وحید معلوم میشود عدم توجه بحرف اضافه
«از» موجب تغییر معنی اصلی این دو بیت شده است .

« برای تهیهٔ متنی که حداکثر نزدیکی بمتن اصلی داشته باشد ترتیب فرهنگ کامل نظامی لازمست^۱ .

در تأیید نظر آقای برتلس ، این واقعیت باید پذیرفته شود که تنظیم لغت نامه‌ای جامع از کلیات نظامی علاوه بر تصحیح متنی ، برای حل مشکلات اشعار وی نیز ضرورت دارد^۲ .

ضمن مطالعهٔ کتاب مخزن الاسرار مصحح مرحوم وحید برای استخراج لغات و اصطلاحات نظامی متوجه شدم که ایجاز و اختصار در شرح ابیات مخزن الاسرار در بسیاری از موارد موجب نارسایی شده است زیرا در تألیف این کتاب، نظامی به کلیهٔ صنایع لفظی و معنوی مخصوصاً ایهام و استعاره و کنایه و مراعات النظم نیز توجه خاص داشته و با ابداع ترکیبات تازه دقتی ساخته است که در واقع مخزن اسرار است .

البته توفیق مرحوم وحید در شرح بسیار مفید و مختصر اغلب اشعار قابل توجه است زیرا کار تصحیح همهٔ جانبهٔ متون مربوط به نظامی را بر عهده داشته و تاجاییکه مشاهده میشود بعد از يك عمر کوشش و فداکاری به حدّ قریب به کمال از عهدهٔ این کار مهم و اساسی بر آمده است^۳ و بطوریکه خود در خاتمهٔ کتاب خسرو شیرین می فرماید : «... و اگر عشق مفرط در

۱- مقدمهٔ مخزن الاسرار چاپ باکو ۱۹۶۰ صفحهٔ «ص» .

۲- نگارنده به تشویق و راهنمایی استاد آقای دکتر منوچهر مرتضوی برای انجام این مهم مأمور شده است و تاکنون فهرست لغات و ترکیبات و اضافات مخزن الاسرار ، خسرو شیرین و لیلی مجنون را مرتب کرده است که توضیح چگونگی کار ، خود مستلزم گفتاری جداگانه است .

۳- مقایسهٔ متن مصحح وحید با نسخهٔ انتقادی مخزن الاسرار از نشریات فرهنگستان علوم شوروی ، مبین این حقیقت است .

کار نبود بهیچ وسیله و محرک و مشوقی انجام این کار برای ما میسر نمیگشت و مسلم حکیم نظامی در ساختن و نظم این نامه نامی باندازه این بنده در تصحیح و مقابله و شرح و حاشیه رنج نبرده است. « با این همه، قبول مسئولیت همه جانبه تصحیح و تحشیه و مقابله و چاپ سبعة نظامی در مدت شش سال (از آغاز ۱۳۱۳ تا پایان ۱۳۱۸) به این ادیب محقق، فرصت بررسی و بحث بیشتر اشعار و ابیات نظامی را نداده است و بسیاری از ابیات برای خواننده لاینحل مانده و یا عیناً به حاشیه نقل شده است و گاهی بعضی از ابیات مخزن الاسرار که نیاز به شرح و تفسیر دارد مورد توجه قرار نگرفته است و با تأمل و دقت در حواشی مربوط به بعضی ابیات معلوم میشود که محشی فقید از وجود ابیات مبهم و مشکل بی خبر نبوده است، چنانکه در صفحه ۱۸۱ ضمن بحث از شرح موجود خمسة نظامی به شرح قاضی ابراهیم و محمد بلخی و حاشیه يك نسخه از چاپ هندوستان در معنی بیت زیر اشاره فرموده است: «شارحان دچار تکلف و لاطایل شده اند»:

چون شکم از روی بکن پشتشان حرف نگهدار ز انگشتشان
۱/۱۶۲ - 2/217

درحالیکه با مراجعه به حاشیه مربوط به همین بیت معلوم میشود از شدت توجه به معنی کلمه «روی» که نوعی از فلز دانسته اند، کلمه «بکن» را «بدان» معنی کرده به ابهام و اشکال بیت افزوده اند.^۲
ضمناً همچنانکه در تصحیح متون به ماخذ مورد استفاده و مشخصات

۱- نوشته اند: روی - نوعی از فلزات یعنی پشت و ظاهر زر اندود این قلب زنان دغل باز را چون شکم و باطنشان از فلز روی بدان ... (حاشیه ص ۱۶۲).
۲- چون گفتن «بدان» بجای «بکن» برای شاعر اشکالی نداشته است.

آنها اشاره‌ای نفرموده‌اند در حواشی معزن الاسرار نیز به ذکر جملاتی نظیر «بعقیده قدما» یا «در شرحی دیده شد»^۱، اکتفا کرده‌اند که خواننده برای اطمینان خاطر و در بعضی موارد برای تشخیص صحت و سقم مطلب ناچار از مراجعه به‌ماخذ شده، ای بسا بعلت عدم امکان دسترس؛ بترك درك حقیقت گفته از تحقیق موضوع صرف نظر می‌کند.^۲ مسأله مهم دیگر اینکه در موارد بسیاری، ابیات قابل تأمل را که خالی از اشکال نیست چند بیت باهم معنی کرده‌اند که تشخیص مفهوم را مشکلتر و گاهی خواننده را سر درگم می‌کند.

اینک برای نمونه چند بیتی با حواشی موجود آورده میشود:

۱- گر چه همه مملکتی خوار نیست / بار طلب کن که به از یار نیست

در شرح این بیت می‌نویسند: «خوار شهری بوده در حوالی ری بوفور نعمت و زرخیزی ضرب‌المثل و پس از فتنه چنگیزی دیگر آباد نشده و اکنون بلوکیست از بلوکات طهران.»؟!

۲- دل بزبان گفت که ای بی‌زبان / مرغ طلب بگذر از این آشیان

آتش من محرم این دود نیست / کان نمک این پاره نمک سود نیست

سایم از این سرو توانا ترست / پایم از این پایه بی‌الاترست

۱۱/۵۱ ، ۹ - ۸/۵۷ ، ۷۶

نوشته‌اند: (۸-۹-۱۰) «یعنی دل بزبان گفت ای بی‌زبان و بیچاره

از آشیان جسم بگذر و مرغ آشیان را که منم طلب من و البته بدان که

۱- حاشیه (۱) از ص ۳۲ .

۲- فقط در حاشیه (۳) از ص ۶۲ می‌نویسند: در شرح قاضی ابراهیم

است، پای سهیل، صراحی بزرگیست. و در حاشیه (۵) ص ۸۵ در شرح محمد بلخی است...

آتش وجود من با دود آشیان قلب جسمانی محرم نیست زیرا من نمکم
و این گوشت پاره نمکسود هم نیست تا بنمک چه رسد ، سایه من از قلب
صنوبری که شکل سر و دارد توانا تر و پایه ام از این پایه جسمانی بالاتر است.»

۳- من بچنین شب که چراغی نداشت بلبل آن روضه که باغی نداشت
13/50 - 1/۴۷

نوشته اند : « من در این شب بلبل روضه آن عالم معنی بودم که
صورت باغ در آن وجود نداشت . »

۴- کار من از دست و من از خود شده صد ز یکی دیده یکی صد شده
58/55 - ۵/۵۰

شرح : « یعنی از شدت بیخودی یکی را صد و صد را یکی می دیدم . »!

۵- لاله دل خویش بجانم سپرد گل کمر خود بمیانم سپرد
15/60 - ۹/۵۳

شرح : « یعنی جانم چون دل لاله داغدار و میانم چون کمر گل جامه اش
چاک چاک شد . »

۶- نکته بادی بزبان فصیح زنده دلم کرد چو باد مسیح
زیر زمین ریخت عماریم را تک بصبأ داد سواریم را
19 ، 20/60 - ۱۳ ، ۴/۵۳

شرح : « نکته بادی یعنی نکته نفس و دم معشوق چون باد مسیحا دلم را
زنده ساخت و عماریم را از مرکب بزیر آورده و سواریم را تک بصبأ داد و گفت
چون بمقصد رسیدی پیاده شو و برجای بمان . »

۷- سرخ گلی سبز تر از نیشکر خشک نباتی همه جلاب تر
11/67 - 11/۵۹

شرح : « یعنی آن معشوق سرخ گلی بود سبز تر از نیشکر و شاخه نبات
خشکی بود همه گلاب تر . لفظ تر بمناسبت خشک آورده شده و گرنه البته گلاب تر
است . » !

۸- تازگیا طوطی شکر بدست آهوکان از شکرش شیر هست
30/61 - ۱۰/۵۴

(شرح نشده است).

۹- شاخ ز نور فلك انگیخته در قدم سایه درم ریخته
44/62 - ۱/۵۶

شرح: «نور - بفتح - شکوفه . یعنی شاخ از شکوفه‌های فلك انگیز در قدم سایه درختان درم ریز بود.» ؟

۱۰- خواب‌چو پروانه پرا انداخته شمع بشکرانه سر انداخته
16/71 - ۳/۶۳

(شرح نشده است).

۱۱- گفتمی از آن حجره که پرداختند رخت عدم در عدم انداختند

شرح: « یعنی از آن حجره که عیش و شادی پرداخته شده بود عدلها و شرور رانده و وجودها و خیرات بر جای بودند . »

۱۲- با همه زهرم فلك امید داد مار شبنم مهره خورشید داد
91/78 - ۴/۶۹

شرح: « مهره مار برای دفع زهر بکار می‌رود و معنی معلوم است . » ؟

۱۳- مقبلی از کتم عدم سازکرد سوی وجود آمد و در باز کرد

شرح: « یعنی از کتم ساز کرده عدم يك نفر مقبل بطرف وجود آمد و دروازه هستی را باز کرد . مقصود آدم است . »

۱۴- گندم سخت از جگر افسردگیست خردی او مایه بی خردگیست
3/83 - ۷/۷۲

شرح: « خردی - طعام و غذاست و خردی بز - طبایخ را گویند . بی خردگی - بیخردی است و خرده دادن - دانا یعنی تهیه غذا و طعام نان گندم از بیخوردیست . »

۱۵- روزن این‌خانه رهاکن بدود خانه فروشی بز ن آخر چه سود

شرح: یعنی خانه تنگ دنیا را بدود و مصائب آن واگذار و ترك كن و خانه آخرت را بز عجوز دنیا مفروش که سودی ندارد . خانه در مصراع دوم خانه آخرت وزن کنایه از عجوز دنیا است .

نظر بر اینکه ذکر همه ابیاتی که در شرح و تفسیر آنها توجه کافی نشده است بی فایده بنظر می‌رسد - پیش از آغاز بررسی مرتب کتاب - نمونه‌ای چند از نواقص و اشتباهات حواشی را با شرح و یادداشت مربوط، ذکر می‌کنیم:

چند نمونه از اشتباهات محشی

و چگونگی شرح و یادداشتهای مربوط

یادداشتهای مربوط به حواشی مخزن الاسرار - صرف نظر از مواردی که عین جملات بیت به حاشیه نقل شده و به حل مشکل کمک نمی‌کند، همچنین مواردی که ترتیب و توالی ابیات صحیح بنظر نمی‌رسد - بر چهار گونه‌اند:

الف: شرح ابیاتی که بنظر می‌رسید در تعبیر و تفسیر آنها به معنی اصلی بیت توجهی نشده است، از این قبیل:

۱- نیفه روبه چو پلنگی بزیر نافه آهو شده زنجیر شیر
۱۰/۶۲ - 4/70 ، 13

در حاشیه صفحه ۶۲ می‌نویسند: « این بیت در وصف معشوق است و چون نازکان نازپرور برای نرمی پوست روباه بزیر می‌افکنند: معشوق چون پلنگی که صید روباه کرده باشد نیفه روباه بزیر انداخته و چون شیر از نافه گیسوی خود زنجیر بگردن داشت. »

یادداشت - تصور معشوق به شکل پلنگ که بر روی پوست روباه

۱- منظور شرح مرحوم وحید و یادداشتهای نگارنده است.

۲- نخست هدف ما شرح و تفسیر همین ابیات بود ولی برای اینکه کار بررسی حواشی صورت مرتب و معینی داشته باشد مضمم شدیم بترتیب از آغاز کتاب - تا جاییکه ممکن است و ضرورت دارد - به توضیح و تقیح ابیات پردازیم و جایی را هم که مشکل بنظر می‌رسد وحل آن نمیدانیم بازگوییم.

نشسته (روباهی که شکارش کرده است) و باقیافه شیری که از نافه^۳ میسوی خود! زنجیر بگردن دارد، خالی از اشکال نیست چه علاوه بر غرابت تشبیه معشوق به پلنگی که روی پوست شکار خود بنشینند، از شاعر نکته سنجی چون نظامی که هیچ لفظ و معنایی را بی دقت و تأمل و تعهد و تعمق بکار نبرده است چنین تصویرسازی نامعقولی، بعید بنظر می رسد.

این بیت در عشرت شبانه و صفت خلوت دوم (خلوت دل) گفته شده است که مجلسی است عارفانه و صدرنشین مجلس، پیر یا به گفته خود نظامی راض^۱ اوست که در آغاز سخن می گوید:

خواجه یکی شب ^۲ بتمنای جنس	زد دوسه دم با دوسه ابنای جنس
یافت شبی چون سحر آراسته	خواستهای بدعا خواسته
مجلسی افررخته چون نوبهار	عشرتی آسوده تر از روزگار
آه بخور از نفس روزنش	شرح ده یوسف و پیراهنش

3/69 - 13/61

بیت مورد بحث در وصف مجلس است نه معشوق که می گوید: در

آن مجلس:

وعده بدروازه گوش آمده	خنده بدریوزه نوش آمده
نیفه روبه چو پلنگی بزیر	نافه آهو شده زنجیر شیر
نازگر بیان کش و دامن کشان	آستی از رقص جواهر فشان

15/71 - 1/63

اشتباه مرحوم وحید از عدم توجه به کلمه « پلنگی = پلنگینه »

۱- رجوع شود به بیت اول خلوت اول:

« راض من چون ادب آغاز کرد از گره نه فلکم باز کرد. »

۲- « ره » نسخه باکو.

بمعنی «پوشیدنی و گسترده‌تری» و همچنین کلمه «شیر» بمعنی «اللبن» ناشی شده است که حتی اشتباه کرده نافه را بشکل زنجیر مجسم ساخته است؛ درحالی‌که شاعر ضمن مراعات نظائر پلنگ، روباه، آهو، شیر، نیفه، نافه؛ در کلمه‌های متقابل روبه و پلنگ از یکسوی شیر و آهو از سوی دیگر صفت طباق یا ایهام تضاد بکار برده است.^۱ «پلنگی» بمعنی «پوشش» در هفت پیکر نیز آمده است:

صیدگاهش ز خون دریا جوش گاه گرگینه^۲ گاه پلنگی پوش
هفت پیکر ۴/۲۵

در شاهنامه فردوسی نیز «پلنگ» بمعنی پوشش دیده میشود:
وزان پس کجاگیو از ایران براند چه مایه بسختی بتوران بماند
نهالیش از خاک و بالینش سنگ خورش گوشت نجبیر و پوشش پلنگ^۳
۱/۱۲۲۵ - ۱۶۶۰

همچنین در مثنوی خسرو و شیرین نظامی، کلمه «پلنگی» بصورت بسیار بدیع «پلنگی شدن در زیر روبه» بکار رفته است که کنایه است از: «ناقوان و عاجز و فرسوده شدن در لای دنده‌های چرخ زمان».

بدین خان کو بنا برباد دارد مشو غره که بد بنیاد دارد
چه می‌پیچی در این دام گلو پیچ که جوزی پوده بینی در میان هیچ
چو روباهان و خرگوشان منه گوش بروبه بازی این خواب خرگوش
بسا شیر شکار و گرگ جنگی که شد در زیر این روبه پلنگی
خسرو شیرین ۵/۱۷۷

۱- رجوع شود به کتاب معالم البلاغه ص ۳۴۰ نگارش محمدخلیل رجائی.

۲- درص ۵۸۵ آندراج ذیل «بالان دیده» از نظامی ضبط کرده است:
ز باران کجا ترسد آن گرگ پیر که گرگینه پوشد به جای حریر

۳- شاهنامه بروخیم چاپ تهران ۱۳۲۵.

در بیت مورد بحث شاعر از فراوانی نعمت و آراستگی و عظمت مجلس سخن می‌گوید که: نیفهٔ روباه بعلت فراوانی بجدی بی‌مقدار شده بود که مانند «پلنگی» به زیر گسترده و انداخته میشد (البته ممکن است نظر شاعر این باشد که نیفه و پلنگی مثل و مانند هم به زیر انداخته شده و فراوان بودند). و در آن مجلس نافهٔ آهو (با آنهمه‌گر تقدیری و نایاب بودنش) مانند زنجیری از شیر آشامیدنی که سهل الوصول است قطره‌قطره بکار می‌رفت و این قطرات زنجیر وار بهم پیوسته و جاری بود. با توجه بمعنی استعاری زنجیر و معانی ایهامی پلنگی و شیر و زنجیر شیر ممکن است این بیت حاوی معانی دیگری نیز باشد.

۲- سرمهٔ بینندهٔ چو نرگس‌نماش سوسن افعی چو زمرد گیاش
۱۳/۵۴ - ۳۳/۶۱

شرح: « یعنی نمایش یا نمو سبزه باغ چشم بیننده را مانند چشم نرگس روشن می‌کرد و گیاه آن باغ چون زمرد سوسن افعی بود. سوسن کشندهٔ افعی و زمرد کور کننده اوست مطابق عقاید قدیم. » ۱؟

یادداشت - در شرح فوق «نما» بمعنی «نمو» و اضافهٔ چشم به نرگس و فك اجزاء زمرد گیاه و گفتن اینکه گیاه آن باغ مانند زمرد سوسن افعی بود، قابل تطبیق با معنی و حتی ترکیب ظاهری بیت نیست و مخصوصاً «زمرد سوسن افعی» غیر قابل فهم است و اینکه گفته‌است: سوسن کشندهٔ افعی است مطابق عقاید قدیم، محتاج تحقیق است.

برای شرح معنی بیت توضیح چند نکته ضروری است:

ش: ضمیر «ش» در آخر کلمات «نرگس نما» و «زمرد گیاه» بر میگردد

به باغ در این بیت:

خواجه گریبان چراغی گرفت دست من و دامن باغی گرفت
12/59 - ۶/۵۳

و نرگس نماش را به جای «نرگس نمایش = نرگس نمای آن باغ»
و زمردگیاش^۱ را به جای «زمردگیایش» بکار برده است مثل «جاش» و
«کالاش» به جای «جایش» و «کالایش» در این بیت :

میوه فروشی که یمن جاش بود روبهکسی خازن کالاش بود
نرگس نما : هر آنچه نمای نرگس دارد ومانند نرگس است از گیاه
و سبزه : مانند «قاقم نمای» در این بیت :

آب ز نر می شده قاقم نمای طرفه بود قاقم سنجاب سای
42/63 - ۱۰/۵۵

بیننده : تماشاکننده و چشم (هر دو معنی را دارد) .

افعی : مخفف « افعاء^۲ » بمعنی خوشبوی استعمال شده است . با
سوسن و زمرد گیاه (= بنگک) مناسبت لفظی دارد که شاید سوسن برای
معالجه زخم «مار» نافع بوده است^۳ و «زمرد گیاه» يك کلمه است و کورکننده
افعی نیست ، بلکه جزء اول کلمه «زمرد» کورکننده است که باز مناسبت

۱- گیا : گیاه ؛ با اینکه در کتب لغت نیز « زمرد گیا » ضبط شده است با
این همه نظامی « گیا » را به جای گیاه استعمال می کند :

تازه گیا طوطی شکر بدست آهوکان از شکرش شیر مست
30/61 - ۱۰/۵۴

۲- الافةاء : الروائح الطيبة . (المنجد . ذیل - فعی) - افعی : بالفتح و بآخر
الف بصورت یا ع . بویهای خوش و (آندراج) .

۳- « برگک او (سوسن) و خوردن تخم او جهت گزیدن هوام نافع. » تحفة
حکیم مؤمن بامقدمه دکتر محمود نجم آبادی . از نشریات کتابفروشی مصطفوی سنه
۱۳۷۸ هجری . ص ۱۵۹ .

لفظی دارد و فك ترکیب جایز نیست در مورد « سوسن افعی » یادآوری این نکته نیز لازمست که نسخه شوروی « سوزن افعی » نوشته است که به مناسبت نرگس و زمردگیا و معنی کلی بیت محتمل است تحریف کاتب باشد که متوجه معنی دیگر « افعی » نشده است ولی دانسته است « افعی » بمعنی ماز بهیچوجه متضمن معنی درستی نمیتواند باشد . مخصوصاً در صورت آشنایی با بوی خوش و مست کننده سوسن ، مناسبت وشباهت آن با زمردگیا بیشتر طبیعی بنظر می رسد .

میگوید: گل‌های نرگس نمای آن باغ سرمه بیننده و موجب روشنی چشم تماشا کننده بود^۱ و سوسن خوشبوی آن باغ مانند زمردگیا و بنک مست کننده و هوش ربا بود .

۳- نکته بادی بزبان فصیح زنده دلم کرد چو باد مسیح

زیر زمین آریخت عماریم را تك بصبأ داد سواریم را

۴/۵۳ ، ۱۳ - ۲۰/۶۰ ، ۱۹

شرح : « نکته بادی یعنی نکته نفس و دم معشوق چون باد مسیحی دلم را زنده ساخت عماریم را از مرکب بزیر آورده و سواریم را تك بصبأ داد و گفت چون بمقصد رسیدی پیاده شو و برجای بمان . »

یادداشت - اینکه نوشته است « نکته بادی » یعنی « نکته نفس و دم معشوق » معلوم میشود هیچ تأملی در معنی بیت نکرده است که « بزبان فصیح » را حذف و « بادی » را در معنی مجازی « باد » گرفته اند . ! ؟

در این بیت :

۱- نرگس: « رافع سبل » و ناخنه و بوییدن او جهت دردسربارد و گشودن

سده دفاعی مفید ... » ص ۲۵۵ تحفه حکیم .

۲- « در زمین » نسخه باکو .

بادی : فعل دعاء است بمعنی « باشی ». فردوسی گفته است :

نیاید ز گفتار تو جز بهی که بادی همه ساله بافرهی
۱۴۵۴/۹۵۲

همه ساله پیروز بادی و شاد دلت پرزدانش سرت پرزداد^۱
سعدی گوید :

بخرمی و بخیر آمدی و آزادی که از صرف زمان در امان حق بادی^۲
خاقانی می نویسد :

«همیشه چنان پادشاه کامکار و سرور تاجدار بادی که چنین عاطفتها
نمایی و تشریفها فرمایی^۳ .

نظامی در بیت بالا می گوید : بمن گفتند : « بزبان فصیح بادی » و
این نکته و گفتار چون دم و نفس مسیح زنده دلم کرد و مؤید این معنی ،
بیت پیش است :

تا علم عشق بجایی رسید کز طرفی بوی وفایی رسید
۱۲/۵۳ - 15/60

یعنی علم عشق من بجایی رسید که از جایی بوی وفایی بمن رسید
و گفت : « ای نظامی بزبان فصیح بادی » و این نکته مرا زنده دل کرد
همچنانکه باد مسیح مردگان را زنده می کرد .

بیت دوم محتاج به تأمل و تصحیح است زیرا در نسخه اصلی
متن انتقادی باکو « دُر بزمین » آمده و در نسخ «ب و ت» حذف شده است

- ۱- شاهنامه چاپ بروخیم .
- ۲- نقل از کتاب شاهنامه و دستور ص ۳۲۱ .
- ۳- کلیات سعدی چاپ علمی ص ۶۹۴ .
- ۴- منشآت خاقانی به تصحیح محمد روشن ص ۳۴۱ .

و در نسخ «ج چ ح خ د»، «زر بزمین» نوشته شده است فقط در نسخه وحید «زیر زمین» آمده که شاید تحریف مصحح باشد.

ب: شرح مفرداتی که بنظر می‌رسید محشی فقید اظهار نظر شخصی کرده است و مبنای علمی و تحقیقی ندارد، از این قبیل است:

۱- سرخ‌گلی سبزتر از نیشکر خشک نباتی همه جلاب تر
11/67-11/59

شرح: «یعنی آن معشوق سرخ‌گلی بود سرسبزتر از نیشکر و شاخه نبات خشکی بود همه گلاب‌تر. لفظ تر بمناسبت خشک آورده شده و گرنه گلاب تراست.»
یادداشت: اولاً معلوم میشود محشی فقید جلاب را که شربت‌ی است طبیبی و لفظ آن معرب گلاب است با گلاب فرقی ندانسته است.

«در ص ۳۳۲ تحفه حکیم مؤمن می‌نویسد: جلاب جهت تبها و تشنگی و حرارت معده و جگر و حصه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهت تقویت آلات تنفس نافع و ملین طبع و منضج و مقوی اعضاء و مدر بول و عرق و جهت اورام احشامفید است، شکر سفید یک جزو، آب باران سه جزو، عرق بیدمشک دو جزو، گلاب سه جزو، بقوام آورند.»

ثانیاً به لفظ «تر» که بمعنی رطوبت و اصطلاح طبیبی است توجهی نکرده است:

«و اگر [جلاب] سردتر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند»^۱.

دیگر اینسکه «تر» بمعنی تازه نیز در بیت مورد بحث، بی‌مناسبت

نیست مانند شعر تر و شکر تر و شربت تر و بوسه‌تر و غزل‌تر چنانکه کمال
خجندی می‌گوید :

بفرست کمال این غزل تر سوی تبریز
چون سیل سرشکت ره سرخاب گرفته

۳- فتح بدنجان دیتش جان‌کنان از بن دندان شده دندان کنان
۴/۲۱ - 14/20

شرح : ... جان‌کنان بضم کاف - یعنی کوشش کنان و دندان‌کنان بضم کاف -
اطاعت کردن برغبت تمام .

یادداشت : جان‌کنان بفتح کاف از «جان‌کندن» صحیح بنظر می‌رسد
که در ابیات زیر نیز استعمال شده است :

مرغ نه ای بر توانی پرید تا نکنی جان توانی رسید
۱۲/۱۵۳ - 19/203

ماه که بر لعل فلک کان کند درغم آن شب همه شب جان‌کند
۱۲/۶۷ - 74/77

بیاگو شب ببین کان‌کندتم را نه‌کان‌کندن بین جان‌کندتم را
خسرو شیرین ۷/۴۴۶

و دندان‌کندن در بیت مورد بحث صحیح است بمعنی طمع بریدن از چیزی
و محبت و علاقه چیزی را از دل بیرون کردن. و دندان‌کردن را که مرحوم
وحید بمنی اطاعت نوشته است کنایه است از اعراض کردن و رو بر تافتن
و دریغ داشتن و مضایقه نمودن^۱ .

۳- این سریت بادبنيك اختری بهتر باد آن سریت زین سری
۷/۳۸ - 40/38

شرح : « سری - در اصل سرا بوده و الف باماله یاء شده این سری و
آن سری . دنیا و آخرت است » .

یادداشت: این سری و آن سری بمعنی دنیا و آخرت صحیح است اما اینکه ممال سرا، باشد قابل تأمل است. در صورت صحت گفته محشی باید معتقد باشیم در بیت مشهور مولوی «یاء» افتاده است: عاشقی گرزین سر و گرزان سراسر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است همچنین در این بیت از دفتر سوم در داستان «پیل»: این سخن هم ناقص است و ابتر است آن سخن کی نیست ناقص آن سراسر است سری مرکب از «سر + یاء نسبت» صحیح است.

۴- خون جهان در جگر گل گرفت نبض خرد در مجس دل گرفت
39/3 - ۳/۶

شرح: «خون جهان بکسر جیم خون جهنده است یعنی خون جهنده رادر جگر آدمی که از گل ساخته شده جای داد و نیز دل را جایگاه خرد قرارداد. مطابق عقیده قدما خرد در دل جای دارد.»

یادداشت: جهان بفتح جیم صحیح است از مصدر جستن همچنانچه جهنده نیز خود بفتح جیم است، و در مورد عقیده قدما که خرد در دل جای دارد مأخذ ذکر نشده است و در کتاب فرخنامه جمالی می نویسد: «دل، معدن جان و مغز جایگاه عقل است».

ضمناً کلمه «مجس» توضیح نشده است. مجس بفتح حین و تشدید سین مهمله، جای دست نهادن طیب بر نبض بیمار (از منتخب) و در صراح بکسر میم و فتح جیم^۲.

ج: عدم توجه به قسمتی از بیت که شاید برای خواننده خالی از اشکال نباشد:

۱- فرخنامه ابوبکر جمالی یزدی، بکوشش ایرج افشار، ص ۱۱.

۲- نقل از آندراج.

۱- من بچنین شب که چراغی نداشت بلبل آن روضه که باغی نداشت

۱/۴۷ - ۱۳/۵۰

شرح: « یعنی من در این شب بلبل روضه آن عالم معنی بودم که صورت باغ در آن وجود نداشت » .

یادداشت: «شب که چراغی نداشت» قابل توضیح است که در هنگام

شب ، بلبل را با چراغ وادار به نغمه‌سرای می‌کردند^۱ .

۲- توبه دل در چمنش بوی تست گلشکرش خاکک سرکوی تست

۲/۲۸ - ۸/۲۷

شرح: «یعنی توبه دل آدم در چمن وجود ، بوی هستی تست که درسرت

وی مخمر بود .

یادداشت: گلشکر در این بیت و ابیات پس و پیش آن شرح

نشده است :

آدم از آن دانه که شد هیضه‌دار توبه شدش گلشکر خوشگوار

توبه دل در چمنش بوی تست گلشکرش خاکک سرکوی تست

دل ز تو چون گلشکر توبه خورد گلشکر از گلشکری توبه کرد

۳/۲۷ ، ۱ - ۹/۲۸ ، ۷

گلشکر را از جوشیده گلسرخ و عناب و ترنجبین و سنبل‌الطیب و

جز آن می‌ساخته‌اند که رافع ضعف معده و معالجه دستگاه گوارش بوده است^۲ .

۱- چراغ مست شدن بلبل-رسم است بلبل بازان را که شامگاه بلبل را در

برابر چراغان بر روی دست دارند تا از روشنی چراغ بر سرمستی برآید و گویا شود.

(نقل از آندراج) .

۲- گلشکر و گل بشکر و گلقلند: مرکبی است از شکر و برگ گل سازند...

جلنجبین معرب آن است . (آندراج) جلنجبین گلقلند عسلی است. (تحفه ص ۷۳) .

شربت مسهل از تألیف حقیر جهت امراض بارد و ضعف معده و دماغ و

تفتیح سدد و امراض سوداوی بغایت است و بهترین مسهل است . گل سرخ ، سناء ←

در بیت اول می‌گوید : آدم که از آن دانه (دانه درخت ممنوعه بهشت) هیضه‌دار (قی و اسهال بسبب ناگواری طعام) شده بود، توبه برای او گلشکری خوشگوار شد .

در بیت دوم : ضمیر «ش» برمی‌گردد به آدم در بیت نخستین و مرجع ضمیر «تو» حضرت رسول اکرم است (ص) .

می‌گوید : ای پیغمبر اسلام ، بوی تو در چمن وجود توبه دل آدم است و خاک سرکوی تو گلشکر او است .

د : توضیح در مورد ابیانی که بنظر می‌رسد نسخه صحیح نیست و یا قابل تأمل است :

۱- گرچه ترازو شده ای راست کار راستی دل به ترازو گمار
38/189 - 13/145

یادداشت : بنظر می‌رسد « چو » به جای « چه » صحیح است مطابق

نسخه باکو :

گر چو ترازو شده ای راست کار راستی دل به ترازو گمار
که «چو» ادات تشبیه است و «گر چه» برای شرط در بیت مفهومی بعید دارد . !

۲- چون شب و چون روز دورنگی مدار صورت رومی رخ زنگی مدار
30/118 - 1/96

یادداشت : اگر چه «صورت» بمعنی ظاهر با «رخ» مناسبت دارد با

توجه به دورنگی ظاهر و باطن، شاید نسخه باکو صحیح باشد :

← مکی هر يك ۱۰ ل بنفشه ۲۰ ل ... در ۴۰ مثقال آب يك روز خیسانیده بجوشانند تا برقع برسد و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آورند (ص ۳۳۶ تحفه) همچنین در ذیل ورد احمربری می‌نویسد : «... و با آب رافع اسهال عسرالعلاج و رافع نفت الدم و سیلان خونست . (ص ۲۶۰) .

چون شب و چون روز دورنگی مدار صورت رومی دل زنگی مدار
دیگر اینکه مرحوم وحید در حاشیه نوشته است: «صورت دل
رومی و زنگی مدار- نسخه» معلوم نیست کدام نسخه را می گویند زیرا که
مشخصات نسخ مورد استفاده خود را ذکر نکرده اند.

۳- در پس این پرده زنگارگون عاریت‌انند ز غایت برون
۱۴/۹۸ - 4/122 ، 1

یادداشت: با توجه به ابیات پیش و پس:

لعبت بازی پس این پرده هست	گر نه بر او این همه لعبت که بست
دیده دل محرم این پرده ساز	تاچه برون آید از این پرده راز
در پس این پرده زنگارگون	عاریت‌انند ز غایت برون
گوهر چشم از ادب افروخته	بر کمر خدمت دل دوخته

۱۵/۹۸ ، ۱۲ - 4/122 ، 1

یادداشت: در حاشیه نوشته است: «یعنی لعبت‌ان عاریتی در پس پرده

بسیارند...»

اولاً «عاریتی» بودن لعبت در بیت مورد بحث متضمن معنی و مفهوم کلی ابیات و مقصود شاعر نیست ثانیاً عاریتی جمعش عاریت‌ان باید باشد نه عاریت‌ان ، بلکه با توجه به مناسبت لفظی غایت و اینکه در بیت بعد از افروختگی چشم و چشم بر کمر دوختن سخن گفته است و با توجه به متن نسخه باکو «غارت‌ان» صحیح بنظر می‌رسد:

در پس این پرده زنگارگون غارت‌انند ز غایت برون .
اظهار نظر و بحث در همه موارد اختلاف نسخ موجب اطالۀ کلام میشود
و بر همین جا بسنده می‌کنیم .

هنر

برات زنجانی

این واژه اصیل بدبختانه از نظر گرد آورنده برهان قاطع دور مانده و خوشبختانه دکتر معین در حاشیه برهان شناسنامه این لغت را بدست داده و چنین معرفی کرده است :

[هنر- بضم اول وفتح دوم- اوستا hunar: عظمت، استعداد، قابلیت، هندی باستان sunara، سانسکریت sundara (زیبا و قشنگ)، پهلوی hūnar، ارمنی hnar، افغانی و بلوچی hunar « اسشق ۱۱۰۸ » و نیبرگ ص ۱۱۰؛ کردی hunar (فن، معرفت) « ژابا ص ۴۵۳ »، صنعت، معرفت امری توأم باظرافت و ریزه کاری: « آووده اند که ظرافت بسیار کردن هنر ندیمان است و عیب حکیمان » « گلستان ص ۳۴ » - هنرهای زیبا، صنایع مستظرفه .]

علاوه بر معانی فوق، هنر در ادبیات فارسی (مخصوصاً ادبیات قرن ۴ و ۵ و ۶) بمعنی « پاک » و « پاکسی » و « عفت و تقوی » آمده است . اولین بار در تفسیر کشف الاسرار میبندی متوجه شدم که « زکوة » و « زکی » هنر و هنری ترجمه شده است اینک مثالهایی از تفسیر مذکور :

- « ویزکیکم : و شما را هنری و پاک میکند. ج ۱ ص ۴۰۷ و ۴۱۱ » .
- « خیراً منه زکوة : (فرزندی) به از در هنر . ج ۵ ص ۷۱۳ » .

« غلاماً زکیاً : پسری هنری و پاک و روز افزون ج ۶ ص ۲۴ » .
 « ومن تزکیی فانما یتزکی لنفسه : و هر که هنری بادید آید
 خویشتن را بادید آید. ج ۸ ص ۱۷۰ » .

باتوجه به دقت مترجمان که در گزارش کلام خدا بکار میبرند یقین
 دانستم که در متون نظم و نثر گذشته نیز بهمین معنی آمده است، به تحقیق
 ادامه دادم و تاکنون چند شاهد صریح بدست آورده‌ام که برای اطلاع
 پژوهندگان نقل میشود تا شاید در تکمیل شناسنامه این لغت مفید واقع شود.
 افراسیاب در نکوهش دخترش منیژه که پنهانی برخلاف رسم و آئین
 بایژن هم بستر شده گوید :

چنین داد پاسخ پس افراسیاب
 که بیژن نبینی که با من چه کرد
 بایران و توران شدم روی زرد
 نبینی کز این بی هنر دخترم
 چه رسوائی آمد به پیران سرم
 همان نام پوشیده رویان من
 ز پرده بگسترد بر انجمن
 شاهنامه فردوسی جاپ شوروی ج ۵ ص ۳۱

و سپس فرمان میدهد تا او را مجازات کنند .

وز آنجا بایران آن بی هنر
 برو با سواران و تاراج کن
 منیژه کز او ننگک یابد گهر
 نگون بخت را بی سرو تاج کن
 همان مأخذ ص ۳۳

در گفتگوی شیرین با شیرویه چنین آمده :

بسه چیز باشد زنان را بهی
 یکی آنکه باشم و با خواستست
 که باشند زیبای گاه مهبی
 که جفتش بدو خانه آراستست
 زشوی خجسته بیفزاید او
 دگر آنکه فرخ پسر زاید او
 سه دیگر که بالا و رویش بود
 پیوشیدگی نیز مویش بود

بدانگه که من جفت خس و بدم
 چو بیکام و بیدل بیامد ز روم
 از آن پس بر آن کامگاری رسید
 وزو نیز فرزند بودم چهار
 چونستود و چون شهر یار و فرود
 زجم و فریدون چو ایشان نژاد
 بگفت این و بگشاد چادر ز روی
 سه دیگر چنین است رویم که هست
 مرا از هنر موی بد در نهان
 نه کس موی من پیش از این دیده بود
 همان مأخذ ج ۹ ص ۲۸۷

و نیز :

چنان دان که هرگز گرامی بسر
 مگر مادرش تخمه را تیره کرد
 چو ضحاک تازی کشنده پدر
 سکندر که او خون دارا برینخت
 پدر پاک بد مادرش بد هنر
 شاهنامه، بکوشش دبیر سیاقی، ۴۳، بیت ۳۶۱۲ به بعد

و در پادشاهی فرخ زاد چنین آمده :

یکی بنده بودش چوسر و سهی
 سیه چشم بد نام آن بی هنر
 یکی پرستارش بدل دوست گشت
 سوی آن پرستار پیغام کرد
 ابا خوبی و زیب و بافرهی
 که چون او میاراد گردون دگر
 بناگاه روزی بر او برگذشت
 که با من گر آیی بیکی جای گرد